

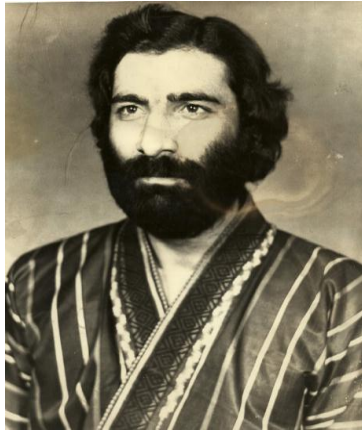


۲۰۱۳/۱۲/۲۷



فرهاد لیبیب

## زندان پلچرخي در ششم جدي



سه ماه و چند روز از حکومت صد روزه "حفيظ الله امين" می گذشت، زندان پلچرخي تا خرخره پُر بود. زندانيان در آن وحشتكده نمی دانستند كه آیا تا فردا زنده خواهند بود و يا خير؟ گرچه شرايط نسبت به زمان "تركي" در ظاهر فرق كرده بود.

اولين بار در زمان "امين" و يا هم آخرين بار در دوره "تركي امين" بازرسان گماشته شده بعنوان "باز رسي از احوال زندانيان" به سرکردگی "عزيز اكبري"<sup>۱</sup> معروف به "عزيز اكسا" (خواهر زاده اسدالله سروري) "عبيدالله تلاش" و "غلام مصطفي" معين وزارت داخله" به زندان پلچرخي رسيدند، آنها در ضمن جست و جو اطاق به اطاق "سي و يك" نفر را نام نوشتند و برای آنها گفتند كه: در آینده با شما در باره زندان و زندانيان مشورت صورت خواهد گرفت.

مگر يك هفته بعد همان لست نشانی شده به زندان مواصلت كرده و همه کسانی كه نامشان در آن درج بود به غير از يك نفر (حسن خان جنرال قواي هوایی، پدر احمد شاه حسن) همه از زندان خارج و سر به نيست گرديدند.

در آن جمله کسانی را كه من بياد دارم عبارت بودند از، جنرال صفر نورستاني، واحد بشردوست (پنجشيري) از نو آباد ده افغانان، دگر جنرال عیسی خان نورستاني، جميل نورستاني مدير سينمای پارک .... و برادر صفر خان كه اسمش را فراموش كرده ام.

"جكتورن شايسته" سومين قوماندان زندان پلچرخي<sup>۲</sup> كه در ميان ظاهر سازی انقلابی و جانی بودن ذاتی اش در تقلا بود، می خواست خود را عاقل تر و با انطباق تر از دو قوماندان سلفش وانمود كند. گفته اند وقتی "قاسم و ببرك" دو محافظ "، "نور محمد تركي" را به "پوليگون پلچرخي" آوردند، او "شايسته" صدا زده بود كه: «كشتن آنها وظيفه هيچكس نمی باشد جز خودش، و آنگاه با تفنگچه كمری خود آنها را به هلاكت رسانيده بود. "شايسته" بعد از انتصاب به حيث قوماندان در زندان پلچرخي، تقريباً روزانه از راه "لودسپيكری" كه در صحن حویلی زندان نصب شده بود، خطاب به ها و اعلاميه های غرا و انقلابی صادر می نمود و با استدلال و صحبت هایش ضميمه خنده محافل شبانه زندانيان را مهيا می ساخت، خلاف آنچه گفته بودند كه:

به شب نشینی زندانيان برم حسرت  
كه نقل مجلس شان دانه های زنجير است

نقل مجلس زندانيان صحبت های اين آقا (شايسته) بود.

۱- عزيز اكبري بعد از كشته شدن حفيظ الله امين از افغانستان فرار كرده و به دامان امپرياليزم غرب (به گفته خودش) در فرانسه پناهنده شد و از خيرات سر ديموكراسی واقعی غرب صاحب معاش و بيمه صحتی و ديگر كمك های انسانی شد و تا اكنون در شهر "تور" فرانسه با زن و اولادهايش زندگی ميكند و هنوز به پنجه قانون نيانده است. «اديتور: ولی احمد نوری»

۲- جكتورن شايسته سومين قوماندان محبس پلچرخي بعد از سيد عبدالله و رسول قندهاری در زمان حكومت خلقی ها بود.

بطور مثال در یکی از اعلامیه ها و یا هم خطابه هایش گفت: «بعد از تلاشی دیده شده یک تعداد از خائنین و وطن فروشان وسایل ناریه و جاریه از قبیل قلم پینسل و آبرگرمی را نزد خویش نگهداشته اند که حکومت خلقی با آنها انقلابی بر خورد خواهد کرد».

و یا هم روزی بعد از دیدن تعدادی از زندانیان که در اوقات به اصطلاح تفریح و رفع ضرورت با بلند کردن سنگی و حرکت دادن دست و پا "ورزش" می کردند روز بعد اعلان داشت که:

«یک تعداد از خائنین و وطنفروشان با پرورش بدن خود می خواهند حکومت خلقی را سقوط دهند، مگر ما آنها را چنان ضعیف خواهیم ساخت که دوستان شان به حال آنها گریه کنند».

باری با همه ظاهر سازی ها و چهره بدل کردن ها و در ظاهر با سر دادن شعارهای "مصونیت و قانونیت...." در زمان امین، حال و احوال زندان و زندانیان همانگونه بود که در زمان "ترکی" ... صلاحیت "گل آغای" دلگی مشر و معاونش "کشمیر خان" به همان اندازه بود که در زمان قوماندانی "سید عبدالله" یعنی بالاتر از قاضی القضاة و قوماندان ژاندارم و پولیس....

بلی! زندان پلچرخی با چنین اوضاع و احوال منتظر فرود آمدن برف بود که، برای اولین بار در تاریخ سر زمین ما، نه تنها آن چار دیواری وحشت آفرین، بلکه کابلستان و چارسویش (افغانستان) شاهد رسیدن و فرود آمدن عساکر روس از زمین و آسمان گردید.

دو سه روز مانده به ششم جدی کاروان طیارات غول پیکر روسها خواب و راحت را از چشمان همه دزدیده بود. زندانیان پلچرخی از شنیدن این آواز کریح و دوامدار و همچنان از دیدن این کاروان هم رنگ و بد قیافه، آینده اسارت باری را به یکدیگر گوشزد می کردند.

تنها گروه و کسانی با دیدن این قطار هوایی بر قیافه و چهره های شان آثار رضایت دیده می شد اعضای حزب دیموکراتیک خلق شاخه "پرچم" بود و بس و هم تنی چند به اصطلاح ستمی ها....

آن بخاطر اینکه، تقریباً یک هفته قبل "توفیق" اتشه نظامی افغانستان در شوروی همراه چند نفر به زندان آمده و بگمان اغلب خبر ورود عساکر شوروی و احراز قدرت بعد از "امین" را به آنها گوشزد کرده بود.<sup>۳</sup> بعد از دیدار "توفیق" با "افضل لودین" در زندان، چند ساعت بعد جلسه پرچمی هایی که با این جانب در یک سلول زندانی بودند، تحت ریاست "افضل لودین" صورت گرفت و بعد از ختم جلسه "کریم سرخه" یکی از پرچمی های شامل در آن حلقه وقتی از جا برخاست، با کمال وقاحت گفت:

«ایتو روزی باشه که روسهای سُرخ، سُرخ با کلشینکوف های نو، نو داخل محبس گردند» که این سخنان او با عکس العمل شدید "سید باقر اسخ" صاحب منصب قوای هوایی که از یکاوتنگ بامیان بود مواجه گردید. قابل یادمانی است که قبل از آمدن "توفیق" به زندان مورال و روحیه "پرچمی" ها به حد نازلترین آن سقوط کرده بود».

روز پنجشنبه ۵ جدی سال ۱۳۵۸ هجری ساعت هشت یا نه صبح بود که قوماندان محبس "شایسته" از راه لودسپیکر اعلان نمود که "تمام زندانیان به صحن حویلی جمع شوند، که رهبر سپیده دم انقلاب "امین" می خواهد برای شان بیانیه شان را ایراد نماید". شاید کلمات عین آن اعلامیه نباشد اما معنی آن همین بود.

این امریه و یا هم احضاریه برای همه زندانیان، غیر عادی و غیر مترقبه شمرده می شد: و سؤالاتی چون: رهبر انقلاب برای زندانیان چی می خواهد بگوید؟!

این لودسپیکر که با دستگاه رادیو افغانستان وصل نیست، آیا رهبر (ادخا) خود به زندان آمده و یا می آید؟ و سؤالات نارام کننده دیگر ...

باید یاد آور شد که از چند روز قبل، آوازه ای در بین زندانیان بخش گردیده بود که "امین" در نظر دارد، همه زندانیان سیاسی را یکبارگی سر به نیست کند.

---

۳- جکتورن "توفیق" از جمله پرچمی های بود که قبل از کودتا در فرقه هشت وظیفه داشت و در زندگی شخصی مالک رستوران "ماکسیم" در شهر نو بود که، توسط اعضای فامیلش اداره میشد، موصوف بعد از کودتا به حیث اتشه نظامی به مسکو وظیفه گرفت، او یکی دو هفته قبل از ششم جدی به زندان پلچرخی آمده و در اطاق که ما زندانی بودیم با "افضل لودین" ملاقات نمود و بعد از آن ملاقات پرچمی ها مورال از دست رفته خود را بازیافتند "افضل لودین" بعد از رهایی اولاً قوماندان کماندو و بعداً ....

خلاصه همه با کنجکاو و دلهره پیش "لودسپیکر" جمع شدند. لحظه ها به کندی می گذشت "شایسته" قوماندان محبس بعد از هر پانزده دقیقه و یا نیم ساعت اعلان می داشت که "رهبر سپیده دم ... چند لحظه بعد صحبت های خود را آغاز می دارد".

لحظه ها بیشتر به سستی و آهستگی میلان داشتند و افکار پراکنده و پریشان بر دل و دماغ ما گرانتر و سنگین تر می شد. یکساعت، دو ساعت ... خلاصه بعد از دو سه ساعت انتظار توهم با پرسش های ناخوش "شایسته" اعلان نمود که: "نسبت مصروفیت های زیاد، رهبر نتوانست بیانیۀ خویش را ایراد نماید، لهذا شما می توانید به سلول های تان برگردید".

با وصف دو باره برگشتن به دخمه ها، هجوم سوالات گوناگون از دل و دماغ ما گم شدنی نبود که نبود. روز با لحظه های نا آرام به پایانش نزدیک می شد و شب کابوس گونه با نفس های سردش، زندان پلچرخی را با دیوارهای بلند و "کانکریتی" اش می فشرد. بستره های خواب زندانیان مانند اولین روز ورود شان به زندان، هفته ها و ماهها... در اتاقهای یک نفره و چند نفره متحدالشکل در هر سه منزل زندان بروی زمین "سمنت شده" هموار بود. دروازه های میله آهنی اطاق ها و درهای ورودی متصل به حویلی همه قفل شده بودند، طبق معمول، مانند روز ها و شب های دیگر...

ساعت هشت یا نوب شب "بیست و هفتم دسمبر ۱۹۷۹" بود که صدای آتش مرمی در نزدیکی زندان همه را بخود متوجه ساخت، تا چشم برهم زدن صدای وحشتناک آتش مرمی چند، چندان شد، تو گویی از در و دیوار زندان بارش مرمی و آتش آغازیده است و صدای دلخراش آن قلب و سینه را می فشرد. در همین لحظات موضوع کشتار دسته جمعی بیشتر در منطق ذهن مشوش زندانیان غلبه کرده بود. کسانی که بیشتر مذهبی بودند خود را خم به تشناب ها جهت گرفتن وضوح می رسانیدند، تا پاکیزه تر به پیشواز مرگ آماده شده باشند.

در اطاقی که ما در آن زندانی بودیم، تنها "افضل لودین" همان کسی که چند روز قبل با "توفیق" صحبت خصوصی داشت، نزدیک دروازه و یا هم پنجره استاده بود، دیگران هیچ کسی به شمول دلیر ترین ها جرأت نمی کردند که چنین بیباک نزدیک دوازه اطاق شوند، چه هر لحظه تصور آن می رفت که آدمکشانی از پشت پنجره بروی ساکنان سلول آتشباری را جهت از بین بردن آنها شروع کنند... و یا هم مرمی ای بعد از اصابت به دیوار کانکریتی کمانه کرده و از راه دوازه میله ای به داخل اطاق ره کشد<sup>۴</sup> ...

خلاصه دقیقاً یادم نیست که یکساعت و یا بیشتر و کمتر همین آتشباری بلاوقفه و دوامدار به سر و روی زندان پلچرخی ادامه داشت و زندانیان هم قراری که گفته آمد در حالیکه هیچ راه بیرون شدن از سلول ها برای شان میسر نبود، در میان افکار آنچنانی و آن اوضاع و احوال گفته شده خود را به خداوند سپرده و منتظر لحظات نا معلوم و سرنوشت نا معلومتر بودند. در چنین حال و احوال با فروکش کردن اندکی غریو آتش، صدایی که از دهلیز به زبان روسی بگوش رسید "توریشی" ... رفقاً... بود.

همزمان بعد از شنیدن این صدا به زبان روسی، پرچمی های زندانی با سر دادن "هورا" فضای زندان را دگر گونه ساختند و این "هورا" گفتن ها دیگر صدای غریو مرمی را کر ساخت، شاید آتش و غریو مرمی دوام داشت اما شنیده نمی شد، به غیر از آواز "پرچمیان" که مصروف "هورا" کشیدن بودند.

---

۴- زندانیان فردای آتش متوجه در و دیوار بلاک شدند که هیچ نشانه ای از اصابت مرمی در آنها قابل رویت نیست، بعدا دانسته شد که مرمی های شلیک شده دیشب همه تکنیکی بوده که بخاطر ضعیف ساختن مورال زندانیان بکار گرفته شده بود (شاید افضل مذکور توسط توفیق از آن آگاه بوده است)

اما دیگران (به غیر از پرچمی ها) تکان خورده و مبهوت بودند و یک حالت اغما و نا باوری همه جا را فرا گرفته بود. زندانیان دیگر که "پرچمی" نبودند (شاید تعدادی از پرچمی ها نیز) تازه درک می کردند که بر وطن شان چی گذشته و چی سرنوشتی بر تاریخ شان رقم خورده است؟! ...

لهذا یک حالت خشم توهم با شکستگی به اکثریت زندانیان دست داده بود. تا این لحظه تمامی نگهبانان زندان گم و نیست شده بودند یا هم خود را پنهان کرده بودند. خلص اینکه در چند لحظه همه چیز تغییر کرد، انسان ها، هم در بیرون سلول ها و هم در داخل سلول ها ... باری در عرض چند لحظه و ساعت مشاهده می شد که تعدادی، چگونه ورای ایدیولوژی و آنچه می گفتند و یا در ایمان شان ظاهر می ساختند تغییراتی رخ داده است.

تا یک هفته قبل "تورن رشاد" که همکوچه هایش در "چنداول" کابل او را "علی آغا" صدا می زدند... برای همسلولی های ضد روسش گفته بود که: من "انتهی سویتیس" (انتهی شوروی) شده ام یعنی ضد شوروی می باشم، اما بعد از آن لحظه که صدای آن روسی را شنید و دریافت که عساکر روسی داخل افغانستان شده اند، در طول آنشب آنقدر "هورا" گفت و اشعاری به ستایش "پرچمی" ها زمزمه کرد که، فردای آنروز تو گویی "سرمه فوریت کرده است، که آوازش نمی براید (احمد رشاد بعد از رهایی به حیث رئیس امور سیاسی دستگاه جاسوسی اردو "خاد نظامی" احراز مقام نمود) خلاصه اینکه همه چیز دیگرگونه شد، چهره ها تغییر کردند تعدادی، از چهره ها شگفته شدند و تعداد زیادی مغموم و پژمرده ...

عسکر محافظ خلاف لحظات قبل رادیوی ترانزستورس را برای زندانیان عرضه داشت و همه به دقت به امواج رادیو گوش داده بودند و معلوم شد که حکومت "حفیظ الله امین" سقوط داده شده و بجایش "ببرک کارمل" نصب شده است.

در این شب خواب بر چشم هیچکسی راه نیافت، همه زندانیان به حلقه های دو نفره، سه نفره و زیادتر با هم گفت و گو داشتند، همانگونه که گفته آمد، چنانکه چهره ها متفاوت شده بود، صحبت ها نیز از هم فرق داشت. شب با صحبت ها و گوش دادن به رادیو به طرف صبح گام بر میداشت و روشنی دلگیر و غم انگیز سحر گاهان ماه جدی کابل، توهم با چهره های بیگانه و متجاوز روس ها به سر و روی "شیر دروازه و آسمایی" سنگینی می کرد، گرچه زندانیان پلچرخی به درون سلول های کانکریتی خویش این چهره ها را با چشمان خویش نمی توانستند ببینند، اما حس می کردند.

دروازه های سلول ها همچنان قفل بود، زندان بان ها همانگونه که گفته آمد گم شده بودند، یگانه محافظی که شاید از ترس "روسها" به حویلی هم ره نداشت در دهلیزهای پیچ در پیچ قدم می زد، نظم و نسق زندان بر هم خورده بود. دگر کسی نبود که دروازه سلول را برای رفع ضرورت (رفتن به مستراح) در زمان معین باز کند و یا زندانی را که مشکل داشته باشد اجازه رفتن را به مستراح دهد، چنین وضع برای تعدادی از زندانیان طاقت فرسا شده بود ... بعد دو سه ساعت تأخیر از زمان معمول، درب سلول با شرنگ و شرنگ قفل ها باز شد و زندانیان بعد از طی دهلیز های پیچ در پیچ به حویلی رسیدند: ... برای اولین بار... بلی برای اولین بار بود که چشمان نا باور شان به عساکر روس می افتاد که به دو صف مقابل هم استاده بودند و برای زندانیان با این دو قطار رهروی بوجود آورده و دهلیزی کشیده بودند تا مستراح...

بلی! سر انجام همان آرزوی "کریم سرخه" به حقیقت پیوست<sup>۵</sup> که گفته بود "ایتو روزی باشه که روس های سرخ، سرخ با کلشینکوف های نو، نو داخل محبس گردند" و چنین هم شد، عساکر روسی نه تنها داخل زندان پلچرخی، بلکه داخل افغانستان شدند ...

همان طوری که گفته آمد بعد از این لحظات همه چیز دگر گونه شد، تعداد زیاد انسان ها آنآ تغییر کردند، چنانکه "رشاد" خلاف گفتار چند روز قبلش مبنی بر ضد شوروی بودنش، آنقدر هورا کشید و شعر خواند که فردا صدایش به مشکل شنیده می شد، همانگونه گفتند و ما شنیدیم که: وقتی "ناهیئا راتب زاد" فردای آنشب موتری را برای برادرش

---

۵- "کریم سرخه" که خدا کند اسمش را فراموش نکرده باشم، قیافه موصوف بیشتر به روسها شباهت داشت تا افغانها، او قبل از کودتا تور در فرقه نهرین ایفای وظیفه می کرد و دوستان پرچمی اش او را "پلنگ" انقلاب می خواندند، موصوف شخص لچک مزاج، سبکس و لاوبالی بود، او در میان رفقای پرچمی اش ادا و اطوار دلیری می کرد اما...

"جواد" (خدا کند اسمش را فراموش نکرده باشم) به زندان فرستاد تا او را به منزل برساند، برادرش گفته بود که من آرزو ندارم بدست روس ها از زندان رها شوم، و از بیرون شدن زندان ابا ورزیده بود. همچنان می گفتند که "خلیل زمر" یکی از پیش کسوتان این حزب نیز از خارج شدن زندان بدست روس ها کراهت خود را اظهار داشته و گفته بود که ما آرزومند آمدن چنین روزی نبودیم. خوب بیاد دارم که "گل محمد" پنجشیری یکی از اعضای سابق "ادخا" که بعداً با گروه "ظاهر بدخشی" همکاری داشت وقتی یکی از دوستانش بشکل مزاح برایش گفت که: "چند روز بعد حد اقل در جایی رئیس خواهی شد" او در حالیکه سخت بر افروخته شده بود، جواب داد:

«هنوز شرف و ناموس نزد ما قدسیتش را از دست نداده، تا تحمل آنرا داشته باشیم که عزت و آبروی ما بدست بیگانه بر باد شود.»<sup>۶</sup>

به همین سلسله وقتی "نظر محمد جاجی" مسئول ملکی پرچمیان اطاق، رو بطرف لمری برین انجنیر بسم الله "توردی قل میمنگی" نموده گفت: اینه رفیق بسم الله توسط اردوی آزادی بخش از زندان آزاد می شویم، انجنیر بسم الله خلاف نرمش همیشگی اش با نا آرامی جواب داد "کاش بدست امین جلاد کشته می شدم و این حالت ذلتبار را نمی دیدم" اما برخلاف، یکی از رؤسای پوهنتون کابل که گفته می شد اندیشه ضد روسی نیز دارد، بعد از همان لحظات دخول روس ها فوری ریش خود را اصلاح نموده، با چهره بشاش خود را بروی بلند پایگان پرچمی می زد و بدون مقدمه میگفت: "هیچ امکان نداشت که امین را قدرتی به غیر از اردوی آزادی بخش شوروی از اریکه قدرت بر افگند... وقتی یکی از دوستانش پرسید: «داکتر صاحب شما آمدن روس ها را به افغانستان تأیید می دارید؟ جواب داد: آقای ... حکومتی که فرزند آن خود را برای آزادی ما به قربانگاه می فرستد آیا مورد تأیید ما نباشد؟ او این سخنان را طوری ادا می کرد که، پرچمی ها آنرا بشنوند.

همچنان یکی از نشریه داران که قبلاً در زمان سردار محمد داود خان علاقه دار و ولسوال شده بود، فردای آنشب بر دیوار اطاق یک نفره اش نوشت: اینجانب ... به همت و بازوی اردوی آزادی بخش شوروی به تاریخ هشتم جدی ۱۳۵۸ از زندان آزاد شدم.<sup>۷</sup>

و بدیگونه بعد از ششم جدی در زندان پلچرخ، چهره ها تغییر کردند و ماهیت اصلی و ذاتی انسان ها خلاف ظاهر آنها و حتی خلاف آنچه قبلاً ادعا می کردند از ایدیولوژی و ایمان آشکار گردید. همانگونه که احساسات درونی انسان ها با بیرون شدن آشکار شد، همانگونه ملت و مردم ما به دو خط از هم متفاوت تقسیم گردیدند.

## پایان بخش اول

ادامه دارد

---

۶- گل محمد پنجشیری برآستی بعد از تجاوز شوروی به حیث "رئیس تخم های اصلاح شده" وزارت زراعت مقرر شد. بعد از کوتا مدتی به جبهه پنجشیر اعزام و در آنجا کشته شد، گفته شده که فرستادن و کشتن او کار دستگاه "خاد" بوده است، ورنه رئیسی را چنین آسان در جبهه نمی فرستادند.

۷- موصوف نشریه خود را اولاً در پاکستان و بعداً در ناروی به طرفداری ظاهرشاه نشر میکرد و با آمدن طالبان تغییر جهت داده و به طرفداری طالبان آنرا به داخل افغانستان منتشر میساخت.

د پانو شمیره: له ۵ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ